

کلمه توحید از منظر اصولیین و امام خمینی (س)

سید حسن خمینی^۱

چکیده: یکی از مسائل علم کلام که به طور استطرادی در علم اصول مورد بحث قرار می‌گیرد «کلمه توحید» یا «لا اله الا الله» است. در این مقاله، پس از توضیح کوتاهی در مورد مفهوم استثناء، در خصوص معانی مختلف حرف «لا» و همچنین امکان حذف خبر آن بحثی مطرح می‌شود تا محل نزاع و اشکال در مورد کلمه توحید مشخص گردد.

در وهله بعد، نگارنده دیدگاه علمای مختلف، بویژه امام خمینی، را در پاسخ به این اشکال مطرح ساخته و در پایان بهترین نظر را برمی‌گزیند.

کلیدواژه: کلمه توحید، الله، اله، شهادت، واجب الوجود، توحید در ذات، توحید در صفات، توحید در عبادت.

در این مقاله برآنیم تا یکی از مباحث مطرح شده در علم اصول فقه را بازخوانی کنیم. قبل از شروع بحث اصلی و ضمن اعتراف به عجز علمی خویش لازم می‌دانم تا ابتدا نکاتی را در مورد موضوع این نوشتار یادآوری کنم:

الف) موضوع مورد بحث بیشتر به مباحث علم کلام شباهت دارد تا مباحث علم اصول. اما به مناسبت بحث «مفهوم استثناء» در کتابهای اصولی این موضوع نیز در این کتابها مورد بررسی و مناقشه قرار گرفته است. به طور کلی می‌توان گفت این موضوع از مباحث استطرادی علم اصول است.

ب) تعرض تقریباً جمیع اصولیین متأخر به این موضوع، بیشتر از باب آن است که این موضوع در متون اصلی علم اصول مطرح شده است و شرح و تعلیق این متون، بویژه کفایة الاصول مرحوم

۱. تولیت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) و رئیس هیأت امنای پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

این مقاله در تاریخ ۸۳/۱۲/۱۰ دریافت گردید و در تاریخ ۸۳/۱۲/۱۲ مورد تأیید قرار گرفت.

محقق خراسانی، می‌طلبیده است تا هر آن کس به این مهم مشغول می‌گردد این بحث را نیز مورد نظر قرار دهد.

ج) در این نوشتار بیشتر تلاش شده است تا جنبه‌ی اصولی این موضوع مد نظر قرار گیرد، گرچه ناگزیر به حوزه‌های ادبیات و تفسیر نیز داخل شده‌ایم. در واقع، اگر این موضوع از زاویه‌ای دیگر بررسی می‌شد، طبعاً شیوه‌ی استدلال دیگری را می‌طلبید و احتمالاً نتایج به طریق دیگری حاصل می‌شد.

د) آنچه مورد بحث قرار می‌گیرد، صرفاً مناقشه‌ای علمی است و ضمن آنکه نشانه‌ی دقت نظر اصولیین بزرگوار - علیهم‌الرحمه - می‌باشد، چون و چرایی است در دفتر درس و بحث. ظاهراً بحث مورد نظر کمتر ثمره‌ای در پی داشته باشد، ولی بسیاری از اهل تحقیق معتقدند نداشتن ثمره علمی نه تنها از ارزش آن نمی‌کاهد، بلکه می‌تواند منشأ جوشش و بینشی ژرف در ساخت اندیشه گردد و این ادعا دفتری گشاده می‌طلبد که درباره‌ی حدود و ثغور آن به بحث بنشینیم و امیدواریم که چنین مهمی حاصل آید.

اینک به بررسی موضوع مورد بحث در این نوشتار می‌پردازیم.

۱- از جمله مباحث علم اصول، بحث مفاهیم و از جمله مفاهیم مورد بررسی در این علم «مفهوم استثناء» است. پرسشی که در مورد این مفهوم مطرح می‌شود این است که آیا از جمله‌ای که همراه استثناء واقع می‌شود، دو حکم استفاده می‌شود یا یک حکم؟ به بیان دیگر، آیا جمله‌ی حاوی استثناء، همان‌طور که حکم را در مستثنی‌منه ثابت می‌کند، حکم را از مستثنی سلب می‌نماید یا خیر؟ به عنوان مثال، آیا از جمله «اکرم القوم الا زیدا» علاوه بر آنکه وجوب اکرام قوم استفاده می‌شود، عدم وجوب اکرام زید نیز فهمیده می‌شود یا اینکه جمله مذکور نسبت به اکرام زید ساکت است و احتمال دارد جمله دیگری متعرض بیان حکم اکرام زید شود؟ تقریباً تمام اصولیین مفهوم استثناء را پذیرفته و تصریح کرده‌اند که استثناء از جمله سلبیه، حکم ایجابی را در مستثنی ثابت می‌کند و استثناء از جمله ایجابیه، حکم را به صورت سلبی در مستثنی برقرار می‌سازد [آخوند خراسانی ج ۱: ۲۰۹؛ امام خمینی، *منهاج الاصول*، ج ۲: ۲۲۵]. آنان برای اثبات این مدعای خود استدلالهایی نیز آورده‌اند. (البته از ابوحنیفه نقل شده که این مفهوم را قبول ندارد و استدلالهایی برای رد آن آورده که ارائه آنها از حوصله این مقال بیرون است) [عضدی: ۲۶۵]. از جمله استدلالها، استدلالی

است که مرحوم شیخ انصاری و مرحوم صاحب فصول مطرح کرده‌اند [اصفهانی، فصول الغرویه: ۱۹۵؛ شیخ انصاری: ۱۸۷]. اقامه این استدلال سبب بحثها و مناقشاتی شده است که به بررسی آن می‌پردازیم.

۲- ایشان با تمسک به کلمه توحید، یعنی «لا إله إلا الله» مدعی هستند که استثناء مفهوم دارد. استدلال ایشان چنین است که - بنابر نقل تاریخ - اعراب فقط با گفتن کلمه توحید و شهادت به رسالت حضرت نبی اکرم (ص) به دین مبین اسلام مشرف می‌شدند. پس شهادت به این دو جمله در دیدگاه نبی مکرم اسلام (ص) برای ورود به اسلام کفایت می‌کرده است و این خود دلیل بر آن است که استثناء دارای مفهوم است. چرا که اگر استثناء فاقد مفهوم می‌بود، جمله مذکور صرفاً نفی خدايان را بیان می‌کرد و اثبات خدای واحد - جل و اعلی - را متکفل نمی‌بود. پس همین که رسول گرامی اسلام، اعراب را به صرف گفتن این جمله داخل در اسلام می‌دانستند دلیل بر آن است که استثناء مفهوم دارد. برخی از بزرگان بر این استدلال خدشه‌هایی وارد کرده‌اند [آخوند خراسانی: ۲۰۹]، اما ما موضوع سخن خود را بیشتر به نکاتی اختصاص می‌دهیم که به واسطه این استدلال، در کلمات اصولیین رایج شده است.

۳- قبل از ورود به بحث، لازم است ابتدا نکاتی را از ادبیات عرب در مورد حرف «لا» متذکر شویم. حرف «لا» در ادبیات عرب سه معنای اصلی دارد [ابن هشام معنی اللیب ج ۱: ۳۱۳]:

یک) «لا»ی نافی که چندین معنا دارد و دو معنای آن مشهور و مورد ابتلاست:

الف: «لا»ی نفی جنس که «لا»ی تبرئه هم نامیده می‌شود [سیوطی ج ۱: ۱۲۶] و همانند «ان» عمل می‌کند، به این معنا که بر سر مبتدا و خبر وارد می‌شود و مبتدا را که همان اسم «لا»ست مبنی بر فتح می‌کند. (توجه شود که اسم «لا» منصوب نمی‌شود بلکه مبنی بر فتح می‌شود) و خبر را که خبر «لا» باشد بر اعراب قبل، یعنی رفع باقی می‌گذارد. از ویژگیهای این «لا» آن است که خبر آن در موارد بسیار زیادی بخصوص در نزد اهل حجاز محذوف واقع می‌شود [سیوطی ج ۱: ۱۳۳]؛ مثل «قالوا لاضیر» [شعراء: ۵۰] و «فلا قوت» [سبا: ۵۱].

ب: «لا»ی شبیه لیس که همانند «لیس» عمل می‌کند، به این معنا که بر مبتدا و خبر وارد می‌شود و اسم آن را که همان مبتداست مرفوع و خبر آن را منصوب می‌کند [ابن هشام معنی اللیب: ۳۱۶].

دو) «لا»ی ناهیه که بر سر فعل مضارع در می‌آید و معنای نهی ایجاد می‌کند [ابن هشام معنی

اللیب: ۳۲۲].

سه) «لا»ی زاید که برای تأکید می‌آید. همان طور که در آیه شریفه «لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِيَامَةِ» [قیامت: ۱] آمده است.

روشن است که «لا» در کلمه شریفه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از سنخ «لا»ی نفی جنس است و خبر آن حذف شده است. از آنجا که بنابر نظر اکثر علمای نحو نمی‌توان جمله‌ای را بدون خبر در نظر گرفت مجبوریم خبر آن را در تقدیر گرفته و این جمله را با توجه به خبر محذوف معنا کنیم. (البته برخی در این مورد که همیشه لازم باشد برای «لا» خبری را در نظر گرفت تشکیک کرده‌اند که نظر این افراد را در ادامه مطرح خواهیم کرد).

۴- حال با توجه به اینکه خبر «لا» حذف شده باشد به تبیین محل نزاع می‌پردازیم. سؤال این است که خبر محذوف در جمله شریفه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» چیست؟ در پاسخ دو احتمال به ذهن می‌آید. خبر یا می‌تواند «موجود» باشد یا «ممکن». مطابق قواعد ادبیات عرب هر جا مطلبی حذف شده باشد و قرینه بخصوصی نیز در کار نباشد باید به سراغ مشتقات افعال عموم از قبیل «موجود»، «کائن» و... رفت. حال، اگر خبر محذوف «موجود» باشد، در جمله یاد شده - با توجه به آنچه در بند ۱ آورديم - یک حکم سلبی و یک حکم ایجابی داریم: «لا اله موجود» و «الله موجود» و اگر خبر محذوف «ممکن» باشد دو حکم ما به این صورت در می‌آید: «لا اله ممکن» و «الله ممکن».

توحید، یعنی اثبات وجود حق تعالی و نفی امکان الوهیت از غیر او [سبزواری ج ۲: ۵۱۱]. انسان برای آنکه موحد شناخته شود باید به این هر دو شهادت دهد؛ یعنی هم باید به وجود حق تعالی شهادت دهد و هم شهادت دهد که خدایی غیر از او ممکن نیست. اکنون با توجه به معنای توحید، اگر خبر محذوف در کلمه توحید را «ممکن» فرض کنیم، نفی امکان الوهیت از غیر می‌شود ولی وجود حق تعالی مورد شهادت قرار نمی‌گیرد، بلکه امکان وجود حق تعالی مورد شهادت قرار می‌گیرد و هستند ممکن الوجودهایی که موجود نیستند، مانند عنقا که ممکن است اما موجود نیست. اگر خبر محذوف را «موجود» در نظر بگیریم وجود حق تعالی مورد شهادت واقع شده است ولی آنچه از خدایان دیگر سلب شده، وجود آنهاست و نه امکان آنها. در حالی که پیشتر دانستیم آنچه در توحید لازم است شهادت به ممکن نبودن خدایان دیگر است و نه صرفاً موجود نبودن آنها [شیخ انصاری: ۱۸۸؛ آخوند خراسانی ج ۱: ۲۱۰؛ حائری ج ۱: ۲۰۷].

۱. البته این آیه به صورتهای دیگر نیز تجزیه شده است.

۵- مرحوم آخوند خراسانی [ج ۱: ۲۱۰] و به تبع ایشان مرحوم نائینی [فوائد الاصول ج ۲ و ۱: ۵۰۱؛ اجود التقريرات ج ۲: ۲۸۶]، مرحوم آقا ضیاء عراقی [ج ۲ و ۱: ۵۰۲]، مرحوم آیت الله خوئی [ج ۵: ۱۲۷]، مرحوم آیت الله بجنوردی [ج ۱: ۴۴۱] - علیهم الرحمه - هر کدام با تفاوت‌های اندکی که در تقریر مطلب دارند، تلاش کرده‌اند تا اشکال مطرح شده را پاسخ گویند. پاسخ مرحوم آخوند^(۵) این است که لفظ «اله» که در مستثنی منه ذکر شد، به معنای واجب الوجود است و آنچه در جمله شریفه خبر واقع شده «امکان عام» است، زیرا فقط می‌توان امکان عام را بر خدا حمل کرد و حمل امکان خاص بر واجب الوجود به تناقض می‌انجامد. چون قسیم یک شیء را نمی‌توان محمول آن شیء قرار داد.^۱ بنابراین اگر خبر محذوف را «ممکن» در نظر بگیریم جمله شریفه چنین می‌شود: «لا واجب الوجود ممکن بامکان عام و الله ممکن بامکان عام». همین که واجب الوجودی ممکن نبود معلوم می‌شود ممتنع است و همین که الله -تبارک و تعالی- ممکن است معلوم می‌شود موجود است، چرا که واجب اگر ممکن باشد موجود است و اگر موجود نباشد ممتنع است.

اگر خبر محذوف را «موجود» در نظر بگیریم جمله شریفه چنین می‌شود: «لا واجب الوجود موجود و الله موجود» و همین که نفی وجود از واجب الوجودی شد معلوم می‌شود که ممتنع است. به عبارت دیگر، در واجب الوجود امکان باوجود، مساوق است و لذا هر کدام از دو کلمه «ممکن» و «موجود» خبر واقع شوند، نقش دیگری را نیز ایفا می‌کنند؛ یعنی هم امکان و هم وجود را از خدایان نفی می‌کنند و هم امکان و هم وجود را در ذات باری تعالی اثبات می‌کنند. بزرگانی از جمله مرحوم امام، مرحوم محقق اصفهانی و مرحوم آیت الله بروجردی و همچنین شهید آیت الله سید مصطفی خمینی - علیهم الرحمه - بر این استدلال مرحوم آخوند^(۵) اشکال کرده‌اند:

الف) کلمه «اله» در عرف عرب نه تنها به معنای واجب الوجود استعمال نشده و در کتابهای لغت آن را «معبود» معنا کرده‌اند [معجم مقاییس اللغة ج ۱: ۱۲۷؛ القاموس المحيط ج ۴: ۳۹۹]، بلکه در

۱. امکان خاص قسیم وجوب و امتناع است. آنچه واجب است ممکن نیست و آنچه ممکن است واجب نیست. ولی امکان عام حالتی است اعم از وجوب و امکان، یا اعم از امتناع و امکان به عبارت دیگر، در امکان عام آنچه منتفی است یک ضرورت است (یا ضرورت وجوب و یا ضرورت امتناع) در حالی که در امکان خاص طرفین ضرورت (هم امتناع و هم وجوب) سلب می‌شوند [حاشیه ملا عبدالله علی التهذیب: ۲۱۹؛ مظفر ج ۳ و ۲ و ۱: ۱۶۷] و به این دلیل می‌توان گفت: «واجب الوجود ممکن است به امکان عام» در حالی که نمی‌توان واجب الوجود را به امکان خاص ممکن نامید.

استعمال مجازی هم از «اله» به معنای واجب الوجود استفاده نشده است [مروج شوشتری ج ۳: ۴۳۲]. شاید در اصطلاحات علوم فقهی چنین وضع و یا چنین استعمالی مرسوم باشد، اما در محاورات یومیّه اعراب چنین نیست. پیامبر اکرم (ص) در حالی این جمله شریفه را به عنوان شهادت از عرب و غیر عرب می پذیرفتند که بسیاری از آنها کمترین اطلاعی از اصطلاحات فلسفی نداشتند [بروجردی: ج ۲ و ۳۱۳؛ امام خمینی تنقیح الاصول ج ۲: ۳۲۱؛ امام خمینی مناهج الوصول ج ۲: ۲۲۶]. به بیان دقیقتر، اصلاً در آن زمان علوم فلسفی چنین اصطلاحی به این معنا نداشتند. از اخبار منقول از ائمه می توان استفاده کرد که کلمه «اله» یا به معنای خلق «إِذَا لَدَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» [مؤمنون: ۹۱] بوده یا معبود [خمینی تحریرات فی الاصول ج ۵: ۱۷۵].

ب) اساساً ممکن نیست «اله» در موضوع مورد بحث ما به معنای واجب الوجود باشد، چرا که پیامبر اکرم (ص) وقتی این جمله را از کفار عرب می پذیرفتند که آنان بتها را می پرستیدند، اما بتها را واجب الوجود نمی دانستند [اصفهانی ج ۳: ۴۳۲].

۶- در جواب اشکال بر کلمه توحید گروهی، از جمله شهید ثانی^(۵)، چنین پاسخ داده اند [حائری ج ۲ و ۲۰۷: ۱؛ مشکینی ج ۲: ۳۳۲] که همان طور که در ادبیات عرب «کان» ی تامه داریم، «لا» هم در این جمله، اسمیه و تامه است و به این دلیل اصلاً محتاج خبر نیست تا مشکلی پدید آید. همچنین، بعضی از بزرگان اضافه کرده اند که در تمام مواردی که عرب از «لا» بدون خبر استفاده کرده است، «لا» تامه بوده و اصلاً محتاج خبر نیست [خوبی ج ۵: ۱۴۷].

این پاسخ مورد مناقشه گروهی از بزرگان از جمله مرحوم مشکینی و مرحوم آیت الله حائری یزدی - علیهما الرحمه - قرار گرفته است. چرا که اولاً، بر فرض که «لا» تامه باشد و محتاج خبر نباشد، باز مشکلی حل نمی شود، زیرا معنا کماکان نفی وجود از خدایان است و نه نفی امکان از ایشان [حائری ج ۲ و ۲۰۷: ۱]. به عبارت دیگر (این تعبیر مرحوم مشکینی در تقریر مطلب است)، هر قضیه محتاج جهت است و جهت به معنای کیفیت نسبت میان موضوع و محمول [مظفر: ۱۶۶، حاشیه لا عبد الله علی التهذیب: ۵۹] می باشد. در این صورت اگر جهت قضیه «ضرورت» باشد معنا چنین می شود: «اله معدوم است بالضروره جز الله» و این جمله جز امکان حق تعالی مدلولی را بیان نمی کند و از اثبات وجود حق تعالی قاصر است و اگر جهت قضیه «فعلیه» باشد معنا چنین می شود: «اله معدوم است بالفعل جز الله» و این جمله نفی وجود از خدایان می کند و نه نفی امکان [مشکینی ج ۲: ۳۳۲]. شاید بتوان به تقریر مرحوم مشکینی اشکالی به این صورت متوجه ساخت که آنچه باعث

پیدایش قضایای موجهه می‌شود جهت است. در قضایای ثلاثیه که مفاد «کان»ی ناقصه می‌باشد این جهت قابل تصور است، ولی در قضایای ثنائیه که مفاد «کان»ی تامه هستند این جهت قابل تصور نیست، چرا که جهت نسبت ثبوت محمول برای موضوع است در حالی که در قضایای ثنائیه، ثبوت موضوع محل بررسی است و بس. به هر حال، در هر صورت ملاک موجود در قضایای موجهه در موضوع مورد بحث ما قابل تصور است. در نتیجه راه حلی که «لا»ی تامه را مطرح می‌سازد با بیان مرحوم محقق حائری قابل تأمل و تخریب است. ثانیاً، هرچند نقل است که «لا» به صورت تامه نیز استعمال شده است [سیبویه ج ۱: ۴۲۱] ولی حمل جمله شریفه بر استعمالات نادر چندان پسندیده نیست.

۷- مرحوم آیت الله حائری یزدی برای دفع اشکال به این صورت استدلال کرده‌اند که «اله» به معنای خالق است و جمله مذکور چنین معنا می‌شود: «خالق تمام موجودات موجود نیست جز خدا» که نتیجه این می‌شود که بقیه موجودات مخلوقات حق تعالی هستند و می‌دانیم که هر چه مخلوق است، ممکن است [حائری ج ۲ و ۱: ۲۰۷]. محقق اصفهانی در مقابل این استدلال پاسخی آورده‌اند (پاسخ ایشان در کلمات بعضی از متأخرین نیز به چشم می‌خورد)، بدین ترتیب که اگر چه «اله» در کلمات بعضی متأخرین نیز به معنای خالق به کار رفته است [مؤمنون: ۹۱]، لکن جمله شریفه بر فرض مذکور یک حکم سلبی دارد (غیر خدا خالق نیست) و یک حکم ایجابی (خدا خالق است). مخلوقیت دیگر از مدلولات این جمله نیست، بلکه حکم عقل است و به این دلیل مورد شهادت قرار نمی‌گیرد [اصفهانی ج ۲: ۱۸۰؛ روحانی ج ۲: ۲۸۵]. به عبارت دیگر، جمله‌ای که به عنوان شهادت قرار می‌گیرد باید با دلالت مستقیم خویش، مطلبی را که مورد شهادت است بنمایاند نه اینکه با اضافه شدن به ادله عقلی دیگر مطلب را تبیین کند.

۸- بزرگانی چون مرحوم امام، مرحوم اصفهانی و مرحوم آیت الله بروجردی، به مشکلی که در مورد کلمه توحید مطرح شده چنین پاسخ داده‌اند که اعراب اصل وجود حق تعالی را قبول داشتند و تنها معتقد بودند خدایان دیگری هم هستند که خدای تعالی رب آنهاست. خدایان ارباب عالم هستند که مسئولیت تربیت موجودات را برعهده دارند [طباطبایی ج ۱۷: ۴ - ۲۳۳]. به عبارت دیگر، آنها واسطه در فیض هستند. بنابراین، می‌توان گفت ایشان در توحید ذات و توحید صفات مشکلی نداشتند و تنها در عبادت، مشرک محسوب می‌شدند. آنان خدایان را به عنوان شفیع می‌پرستیدند و قرآن از قول ایشان می‌فرماید: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» [زمر: ۳] و جمله شریفه در مقام

شهادت بر بطلان عقیده ایشان وارد شده است و به این دلیل کلمه «اله» به معنای معبود به کار رفته و خبر هم «موجود» است و جمله چنین معنا می‌شود: «معبودی موجود نیست مگر خدا» و اساساً این جمله، برای شهادت بر توحید در عبادت وارد شده و توحید در ذات امری مفروع عنه بوده است [اصفهان‌ج ۲: ۴۴۲؛ بروجردی ج ۲ و ۳: ۳۱۳؛ امام خمینی *مناهج الوصول* ج ۲: ۲۲۶؛ مروج شوشتری ج ۳: ۴۳۳]. به تعبیری «اله» به معنای مستحق عبادت است؛ یعنی «هیچ کس مستحق عبادت نیست جز خدا» [حکیم ج ۱: ۴۷۷؛ خمینی *تحریرات فی الاصول* ج ۵: ۱۷۶].

بعضی از بزرگان از جمله صاحب *آراء الاصول* به این مطلب اشکال کرده‌اند که در تاریخ اگر نگوییم بسیاری از مردم از جمله ثنویه، توحید ذات را قبول نداشتند، مسلماً این نکته که توحید ذات در بین جمیع مشرکین امری پذیرفته شده محل تردید است و به این جهت کلمه توحید باید متضمن شهادت به توحید ذات هم باشد [فانی اصفهان‌ج ۲: ۲۹۱].

مرحوم شهید سید مصطفی خمینی نیز ضمن تأکید بر این مطلب اضافه کرده‌اند: بر فرض که در آن زمان چنین بوده است، لکن این از مسلمات اسلام است که کافری که معتقد بر ذات باری تعالی - جل و اعلی - نیست هم اگر این جمله و جمله «محمد رسول الله» را ادا کند، داخل در دین اسلام می‌شود. در حالی که با توجیه مذکور، تنها این جمله می‌تواند مشرکین در عبادت را داخل در اسلام کند و نمی‌تواند به عنوان شهادت چنان کافرینی محسوب شود.

۹- مرحوم آیت الله شهید مصطفی خمینی دو راه حل دیگر نیز ارائه کرده‌اند [خمینی *تحریرات فی الاصول* ج ۵: ۱۷۶]:

الف) خبر هم «ممکن» باشد و هم «موجود» و این از ناحیه ادبیات عرب مشکلی ایجاد نمی‌کند.

ب) خبر در هر مقام به اختلاف حالات تفاوت می‌کند. اگر مقام، مقام شهادت بر توحید در عبادت است به گونه‌ای و اگر مقام شهادت بر توحید ذات است به گونه‌ای دیگر [خمینی *تحریرات فی الاصول* ج ۵: ۱۷۷].

به نظر می‌رسد می‌توان به دومین راه حل ایشان اشکالاتی وارد کرد، چرا که هر کس یکبار شهادت بدهد وارد دین مبین اسلام می‌شود و با این حساب اگر کافر غیر معتقد به حضرت حق یکبار کلمه توحید را بر زبان جاری سازد، مسلمان به حساب می‌آید. در این صورت آن «لا اله الا

الله که یکبار ادا شده است چه معنایی دارد؟ دانستیم هر چه خبر واقع شود، نمی‌تواند جمله‌ای بسازد که تمام توحید را افاده کند.

۱۰- از آنچه گذشت به نظر می‌رسد می‌توان به یکی از سه طریقه متوسل شد:

الف) راه حل صاحب *تحریرات* آیت الله شهید این است که خبر دو لغت است که به صورت مشترک نقش خبر «لا» را ایفا می‌کند و چنان که ابن مالک در *الفیه* و سیوطی در شرح خویش بر *الفیه* تصریح کرده‌اند، این امر در ادبیات عرب امری رایج و متداول است «واصبروا بائین او باکثرا عن واحد لهم سراً شعراً» [سیوطی ج: ۱۱۰]. همین نکته را ابن هشام نیز مورد تصریح قرار داده است [ابن هشام *وضح المسالك* ج: ۲۲۸] و دیگری این را اختیار جمهور علمای نحو معرفی کرده است [عبدالحمد ج: ۲۲۸]. در این صورت جمله شریفه می‌فرماید: «هیچ خدایی ممکن و موجود نیست و خدای تعالی ممکن و موجود است».

ب) راه حل حضرت امام [امام خمینی *مناهج الوصول* ج: ۲، ۲۲۶؛ *تهذیب الاصول* ج: ۱، ۴۵۸؛ *تنقیح الاصول* ج: ۲، ۳۲۱] - مطابق عقیده‌ای که در شماره ۸ گذشت - این است که اعراب اصل وجود خدای تعالی را قبول داشتند و تنها در عبادت شرک می‌ورزیدند و لذا خبر در جمله شریفه «ممکن» است و معنای جمله چنین می‌شود: «خدایان ممکن نیستند و خدای تبارک و تعالی ممکن است» و این معنا با ضمیمه اینکه وجود خدا مسلم می‌باشد و همه کس حتی کسانی که به ظاهر خدا - جل و اعلی - را نپذیرفته‌اند، در درون خویش به وجود آفریدگاری واقف هستند و فطرت آدمی همیشه به صورت ارتکازی به وجود حق - سبحانه و تعالی - رهنمون است و لذا اصل وجود خدا در پیشگاه همه افراد بشر مسلم و مفروغ عنه است، راهگشای مطلوب می‌باشد. مطابق این بیان - اگر چه می‌توان آن را مورد بحث قرار داد - اشکالات صاحب *تحریرات* و صاحب *آراء الاصول* که در شماره ۸ بیان شد بر طرف می‌شود.

ج) راه حلی که می‌توان آن را، در صورت تبیین مفصلتر، بهترین راه حل قلمداد کرد این است که آنچه باعث ورود یک فرد به اسلام می‌شود صرفاً اثبات وجود حق تعالی و نفی وجود دیگر خدایان است و اثبات صفات ذات حق در مراحل بعد و از مراتب کمال اعتقادات است و همچنین نفی امکان خدایان در مرتبه نخست از ایمان جایی ندارد و به نظر می‌رسد عدم اعتقاد به صفات حق تعالی اگر منجر به تکذیب نبی و یا نفی وجود خدای واحد - جل و اعلی - شود،

باعث خروج از دین نمی‌گردد و این مبنا که می‌تواند در دایره‌ای وسیعتر مورد بحث قرار گیرد از جمله مبانی است که می‌تواند مشکل گشای بحث ما باشد.^۱ بنابراین خبر در جمله شریفه موجود است و با این خبر، توحید در مرتبه‌ای که برای تشرف به دین اسلام لازم است مورد شهادت قرار می‌گیرد. این جواب به واسطه آنکه خبر را در جمله شریفه «لا اله الا الله موجود» تصویر می‌کند، بر جوابی که در ذیل شماره ۱۰ / ب آورده‌ایم ترجیح دارد، چرا که «موجود» از مشتقات افعال عموم به حساب می‌آید، در حالی که «ممکن» چنین خصوصیتی ندارد و پیشتر متذکر شدیم که در مواقعی که لغتی بدون قرینه خاص حذف شود، مطابق قاعده باید از افعال عموم به جای آن استفاده کرده بنابراین، می‌توان در صورت اثبات جواز اینکه «لا» می‌تواند بدون خبر استعمال شود، با توجه به آنچه در اینجا مطرح کردیم جوابی را که از مرحوم شهید ثانی در شماره ۶ نقل کردیم نیز مصحح اشکال بدانیم.

منابع

- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، کفایة الاصول.
- ابن هشام. اوضح المسالك.
- _____ . معنی اللبیب.
- اصفهانی، شیخ محمد حسین. نهایت الدرایة.
- _____ . فصول الغرویه.
- امام خمینی، روح الله موسوی. تنقیح الاصول، آیت الله اشتهاردی.
- _____ . تهذیب الاصول، آیت الله سبحانی.
- _____ . مناهج الوصول.
- بجنوردی، میرزا حسن. منتهی الاصول.
- بروجردی [آیت الله]، نهایت الاصول. آیت الله حسینعلی منتظری.
- حائری، شیخ عبدالکریم. درر الفوائد.
- حاشیه ملاحظه الله علی التهذیب.

۱. در دفاع از این عقیده می‌توان به فتاوی فقهای عظام درباره موضوع مرتد و احکام آن تمسک جست که بحث مفصلتری را می‌طلبد [عمود الوثقی، مسأله نجاست کافر].

- حکیم، حقایق الاصول.
- خمینی، سید مصطفی. *تحریرات فی الاصول*.
- خویی، ابوالقاسم موسوی [آیت الله]. *محاضرات فی اصول الفقه*.
- روحانی، زبده الاصول.
- سبزواری، حاج ملاهادی. *شرح منظومه*.
- سیبویه، *الكتاب*.
- سیوطی، جلال الدین، *البهجة المرضیه*.
- شیخ انصاری، *مطرح النظائر*.
- طباطبائی، سید محمدحسین [علامه]، *المیزان فی تفسیر القرآن*.
- عبد الحمید، محمد محی الدین، *عمدة المسالك الی تحقیق اوضح المسالك*.
- *عروة الوثقی*.
- عضدی، شرح مختصر الاصول.
- فانی اصفهانی، *آراء الاصول*.
- *قاموس المحيط*.
- محقق عراقی، *نهاية الافكار*. تقریرات آیت الله شیخ محمد تقی بروجردی.
- محقق نائینی، *اجود التقريرات*. تقریرات آیت الله ابوالقاسم موسوی خویی.
- _____ . *فوائد الاصول*. تقریرات آیت الله محمد علی کاظمینی.
- مروج شوشتری، *متنهی الدراییه*.
- مشکینی، *حاشیه بر کفایه*.
- مظفر، محمد رضا. *المنطق*.
- *معجم مقاییس اللغة*.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.